

عنوان مقاله:

عشق، رهبر و رهبریت جهانی!؟

تحقیق و نگارش:

رنوف خلیل آقایی (Roauf Khalil Aqayi)

انتشار:

چاپ شده در ماهنامه‌ی مهاباد، شماره ۳۷، صفحه ۵۶ / ۱۳۸۳-۱۳۸۲ خورشیدی

توجه:

مطالب موجود در این مقاله بر اساس تراوشات ذهنی، تجارب و پژوهش‌های شخصی نگارنده می‌باشد. قابل ذکر است که اخذ و اقتباس آن در صورت وجود منابع دیگر به هیچ وجه آگاهانه صورت نگرفته و هرگونه مشابهات احتمالی، کاملاً اتفاقی می‌باشد. نقل و اقتباس مطالب، با ذکر نام مقاله‌نویس و آدرس وبسایت و مأخذ و منبع، کاملاً آزاد و بلامانع است.

شاید بگوییم بسیار از عشق سخن رانده‌اند ولی در نهایت ما ندانستیم عشق و هم است یا واقعیت و یا حقیقتی مجرد. در پاسخ به این تردید لازم است عشق را به گونه‌ی دیگری نشان دهیم؛

قانون و موج پیوند و بنیان حیاتی و هماهنگی و استواری کائنات همان عشق است و به همین دلیل برترین نیروی جهان است و با توجه به این موضوع کسی هم که واقعاً با آن هم نوا بوده و عاشق؛ فردی است موفق و خوشبخت و به تبع آن معشوق نیز سعادتمند و بی‌نظیر خواهد بود در این مورد لازم به توضیح است، همان‌گونه که يك نابغه در رشته و یا مسأله‌ی مورد عشق و علاقه‌اش اعجاز می‌کند و تنوری کشف و ابداعی را عرضه می‌دارد که در جهان بی‌سابقه بوده و تحولی دگرگون و عمیق را موجب می‌گردد، همان طور هم يك مجنون چنان معشوق را در بهشت و تعالی غرق می‌کند که وجود معشوق در شخصیتی نمونه و حتی به صورت رهبری جهانی ظهور می‌کند.

نشان عشق، تلاش عاشق است برای آشتی مرگ و زندگی و زیستی آگاهانه و جاودانه؛ عشق مرگی ندارد و به همین خاطر عاشق هم که مرگی را به رسمیت نمی‌شناسد، بی‌پاکانه گام برمی‌دارد و حتی با زندگی و وجود خود به رقابت برمی‌خیزد .

عاشق در مرز میان نیستی و هستی و یا مرگ و زندگی گام برمی‌دارد و این بدین معناست که هر لحظه احتمال مرگ خود را دور نمی‌داند و براین اساس با تمام وجود فقط زندگی می‌کند. به همین علت عاشق، خلاق، شجاع، قدرتمند و همیشه زنده است.

مرز میان نیستی و هستی و یا مرگ و زندگی همان اقلیم عشق است و مشرف بر زندگی و مرگ؛ نیروی وجود و هستی بخش زندگی عشق است.

بنابر یکپارچگی و جاودانگی موج عشق، عاشق چه در صورت وجود کالبد جسمانی و چه در عدم آن جزیی است از یگانگی وجود کائنات و روزنه‌ای است از تجلی نوری واحد و قطره‌ای از دریا و بر این اساس به عنوان يك موجود و فرد مشخص یا در قالب اشخاص دیگر و گستردگی در آنها و یا در اعماق دیگر موجودات و اجزای جهان، همیشه زنده می‌باشد .

همان طور که عشق در گونه‌های مختلفی متجلی می‌شود، عاشق نیز در شخصیت‌های گوناگونی همچون مجنون و فرهاد، نوابغ و یا پیامبران متحول کننده و ... می‌تواند ظهور یابد.

با توجه به تفاوت موجودات، انسان‌ها و ... و نیز تمایزات و ویژگی‌های خاص در هر کدام، جلوه و گوشه‌ای از عشق متجلی می‌شود.

تمایلات جنسی نیز میتواند نشانی از لزوم ظهور عشق باشد. پیوند کامل و مؤثر جنسی موجودات زنده و ... هم میتواند مولد و کنالی برای جریان عشق گردد و این موضوع هنگامی اعتبار می‌یابد و بر تجلی واقعی عشق می‌افزاید که مشروط و موقت نبوده و مملو از پیوند عمیق و جذبه‌های معنوی و قلبی متعالی باشد.

چهارچوب عشق براین دو اصل استوار است:

- هم‌نوایان عشق، تجلی عشق را آسان‌تر می‌نمایند.
- منکران و دشمنان آن، شیرهی حیاتی خود را می‌مکند و خودکشی تدریجی را تضمین نموده و ناخواسته مانعیت خود را درهم می‌شکنند و در هر صورت فقط عشق حاکم است و تظاهر قدرتی توخالی و خیالی منحل شونده و ناپایدار است.

با ظهور سپیده‌ی قبل از طلوع عشق و قبل از اینکه واقعاً طلوع کند با نواقص، موانع و مشکلات بسیار زیاد درونی و برونی عاشق و دیگران روبرو می‌شود و در اکثر موارد یا يك توهم است و احتمالاً به بیراهه کشیده شده و یا همچون بذری که از خاک و آب دور بماند، قادر به رشد و شکوفایی نمی‌باشد؛ و عشق حقیقی در واقع به وفور ظاهر نمی‌شود ولی هرگاه متجلی گردد، برترین نیروی جهان است و یگانه قانون و برقرارکننده‌ی حکومت جهانی و یکپارچه‌ی عشق خواهد بود.

عشق را باید به وضوح و مستقیم دریافت و مطالب توصیفی و بررسی اثرات عشق که توسط این جانب مطرح می‌گردد، برای عاشقان فعلی می‌تواند بیانگر حقیقت بوده ولی در ذهن عاشقان آینده شاید جز يك موج بی‌نام و نشان و غیرقابل دید و شنید و لمس و نیز ناشناخته، چیزی نباشد البته اکنون (و نیز می‌تواند از نظر برخی صرفاً توهم باشد).

قویترین شکل شناخته شده‌ی انعکاس عشق شاید به پیامبران نسبت داده شود، ولی بدانیم کاملترین تشعشع عشق در طبیعت نهفته و بسیار عمیق است و کسی که می‌خواهد آن را درک می‌نماید و آنکه نمی‌خواهد، کائنات را کاملاً عاری از عشق می‌یابد. عشق نیازمند نیست و به همین علت احتیاجی به اثبات ندارد. عشق چنان آزاد است که اگر آن را خیال و توهم بپنداریم، جز تصورش چیزی را نفهمیم، در صورتی که آن را مایه‌ی اندوه و گرفتاری و دیوانگی بدانیم، در زندگی شاهد چیز دیگری نمیتوانیم باشیم، و در شرایطی که آن را علتی برای شکوفایی، رشد و معنابخشی دریا، درکل نابغه و یا مجنون شدن ما غیرممکن نخواهد بود. حال با این اوصاف و با وجودی که در همایش‌های گوناگون بین‌المللی و ... که وجود عشق (به اصطلاح) ثابت شده، این سؤال مطرح است که اگر حتی تعالی‌بخشی عشق می‌تواند وابسته به ایمان فرد باشد، پس حقیقت عشق چیست؟ قبل از درک این موج عالم‌گیر، نیازمند شناخت قوانین مشترك (نه خاص اجزای) جهان هستیم که با هم‌نوایی با آنها و گسترش تعادل خود و هماهنگی با انسان‌ها، جانوران، نباتات، جمادات و ... براساس اصول مشترك جهانی (نه برطبق چارچوب‌های ساختگی و قوانین تحمیلی و خیالی)، می‌توانیم خود را در عشق بیابیم ولی در نهایت به خاطر محاط بودن ما و محیط بودن و بی‌حد و مرزی عشق، قادر به شناخت و شناساندن آن (آن گونه که گمان می‌بریم) نیستیم.

غیرقابل بیان‌ترین نیرو می‌تواند در رفتار و اعمال ظهور یابد. ولی عشق بطور کلی حتی در کردار و افعال هم ننگند. شاید به کسی محبتی روا داریم ولی این دلیلی بر ظهور عشق نیست زیرا همانقدر که این رفتار نیکو وجود عشق را می‌نماید، به همان اندازه هم می‌تواند دلیلی بر وجود دشمنی و طعمه‌ای برای اسارت و تجاوز و چپاول باشد. وجود عشق در نتایج عشق‌ورزی مشخص می‌شود، البته عشق همانند رفتار و دیگر نیروها در برگزیده‌ی

مقاصد محدودی نیست که بتوانیم بگوییم اگر فلان جا، کس و یا چیز خاصی رسیدیم توانسته‌ایم آن را بروز و نشان دهیم. نتایج عشق و وجود آن در مواجه شدن با خطرات، مشکلات، شکست، اوضاع واقعاً هولناک و حساس و در لحظات ملموس مرگ، خود بخود ظهور می‌یابد.

در شرایط بحرانی افراد عادی مسحور و مغلوب شده و معتقدین رشدهندگی عشق، خود را محدودتر می‌یابند و با ناراحتی و رنجش خاطر هم که شده کمابیش به حفظ اختیارات خویش همت می‌گمارند، ولی عاشق آن است که با روند عادی زندگی، آگاهانه و به خوبی رفتار نماید و در مواجه شدن با اتفاقات ناگوار و شرایط حساس (به نسبت آن) بر توانایی، مقاومت و آگاهی افزایش افزون گردد. لازم به ذکر است که اگر عشق این گونه در فردی جای گیرد، با وجود مطالب مذکور و نیز با توجه به نیروی برتر دانستن آن، می‌توانیم بگوییم که یک عاشق واقعی اگر در مقام رهبریت مثلاً یک قوم نشیند، می‌تواند با روبرو شدن با مشکلات فراوان و عظیم، به چنان قدرت و آگاهی‌ای دست یابد که در جهت رشد و معنابخشی، جرقه‌ای زده و نه تنها ملتی را آتش زند بلکه بر شدت‌بخشی و فرافکنی آن در گستره‌ی پهناور جهان هم توانا گردد. و حال می‌توان این پرسش را طرح نمود که اگر این ظهور ممکن است، چگونه اقتدار عشق بدین شیوه، عالم‌گیر و نامحدود در میان جوامع و ارتباطات انسانی می‌تواند تجلی نموده و به شکل‌گیری حکومت جهانی جمعی و یگانه بینجامد؟ در پاسخ شاید بدانیم که رهبریت جهانی نیازمند رهبر و یا رهبرانی است که جرقه‌ی شکوفایی عشق و آگاهی را زده و زمینه‌ی شعله‌ور شدن و هدایت و کنترل جمعی را توسط جمع فراهم سازند نه اینکه آرزو کنند کنترل و فرمان عالم را به دست گرفته و به خیال، خود را آتش جهان فرض نموده و سوزش خویش را با سوختن جهان اشتباه بگیرند.

رد و پذیرش حکومت‌های کشوری و ملی و حتی قومی، و بود و نبود یا چگونگی آنها مطرح نیست و در هر صورت رهبریت و حکومت عشق که جهان ناخودآگاه خواستار و زمینه‌ساز ظهور آن است، می‌تواند بدون تغییرات ظاهری در دنیای کنونی متجلی شده و شاهد جهانی یکپارچه و زنده‌تر باشیم.

می‌دانیم که رهبر و رهبریتی این چنین در جهان کنونی وجود نداشته؛ پس لازم است بفهمیم حکومت و رهبریتی این گونه چگونه میسر می‌گردد و رهبر (یا رهبران) چه کسی (یا کسانی) خواهند بود و یا چه کسی (یا کسانی) می‌توانند باشند؟ البته پاسخگویی به این پرسش به صورت شفاف و دقیق امکان‌پذیر نیست، ولی به زودی و یا در آینده‌ای نزدیک بیشتر احتمال آن می‌رود که عملاً جواب آن را دریابیم. در مورد رهبر و رهبریت‌های گذشته‌ی جهانی می‌توان به افراد بیشماری اشاره نمود که به عنوان نمونه شایسته است از گاندی نام ببریم. مهندس گاندی (مهاتما گاندی) یکی از رهبران برجسته‌ای بود که جهان به ندرت افرادی همچون او را به خود دیده است. گاندی، شاید توانایی آن را داشت که بر تخت رهبریت جهان قرار بگیرد ولی در هر صورت بهتر است به خاموشی گراییدن رهبریتش را مورد بررسی قرار دهیم، گاندی برای هماهنگی و وحدت افراد گام‌های شایان توجهی را برداشت اما می‌توانست بجز سعی در وحدت سازی، به پرورش افراد رهبر پرور بیشتر همت گمارد که رهبریتش نه تنها در دیگران تداوم یابد و بیشتر و بهتر بگسترده و در هند اوج بگیرد بلکه مرزهای سیاسی و طبیعی ملل دیگر را هم درنوردد و جهان را فرا گیرد، از جمله‌ی دیگر موانعی که تا حدود زیادی سد راه رهبریت جهانی گاندی شد، تلاش او برای - عدم خشونت - بود و در برچیدن خشونت، تلاش‌های چشمگیری نمود (در این خصوص باید متذکر شد که خشونت وجود ندارد تا نفی گردد و آنچه خشونت می‌نامیم فقط نشانی از نیاز و کمبود آگاهی و نبود غنای درونی

است) گاندى به خاطر نفى خشونت، با وجود خدمات عظيمش توسط - به اصطلاح - خشونت‌ورزان مورد تجاوز و نفى قرار گرفت و به ندای مرگ جواب مثبت داد .

در جهان کنونی رهبریت جهانی (بنابر اصل تناسب وجود) در گرو عاشق رهبر پرور و معشوقانش می‌باشد .

عاشقی یگانه است، عاشق میتواند يك یا مجموع بی‌شمار فرد را شامل شود، و سلطه‌طلبی نام و شهرت و منیت در آن جایی ندارد و در جهان یا يك عاشق وجود دارد و یا اصلاً عاشقی دیده نمی‌شود. در هر صورت کافی است تا يك نفر واقعاً شاهد طلوع عشق در زندگی خود باشد تا بتوانیم با سرعتی باورنکردنی شاهد درخشش حکومت جهانی عشق و رهبریت عاشق باشیم.

اصلاً اهمیتی ندارد که عاشق و رهبر جهانی چه کسی یا کسانی باشند، ولی هر کس که بخواهد در راه تحقق و نیل به آن بکوشد، می‌تواند دست از تظاهر برداشته و عشق را در وجود خویش و نیز دیگران جستجو کرده و سعی نماید خود و تمامی جهان را در مقام عاشق و معشوق درك کرده و محترم شمارد.

خلاصه‌ی کلام اینکه؛ هرگاه از اسارت رفتار و گفتار و افکار و احساس‌های خوب و بدمان رها شده و محیط و در برگیرنده آنها باشیم، درمی‌یابیم که مسرور و عاشقیم.

زندگی واقعاً بسیار با ارزش‌تر و کوتاه‌تر از آن است که بخشی از آن را به تنفر و دشمنی و بی‌توجهی اختصاص دهیم. در قلبهای مان چیزی است که ذهن هیچکدام از ما حاضر به پذیرش آن نبوده و بگونه‌ای هراسان و فراری شده‌ایم؛ نمیدانم، سخت است ولی شاید بتوانیم اندکی هم که شده به دل‌های مان اعتماد کنیم.

اعتبار زندگی به عشق و دوستی است و زنده بودن شایسته‌ی چیزی جز صمیمیت و همدلی نیست اما اگر مرگ را همچنان باور کنیم، دیگر چاره‌ای نیست، دوزخ را به جان خریده‌ایم ولی حتی این هم اولین گام برای سوختن در جهنم و شکفتن در بهشت است. و باز هم اندوه است و فریب، مگر اینکه مرزی میان زندگی و عشق و وجود ما نباشد، همچنان که نیست، و زندگی همان است که هست و دیگر هیچ .